

احکام طلاق (= هشتن از زنی) در مادیان هزار دادستان

زهرا حسینی^۱

چکیده

مادیان هزار دادستان یکی از معتبرترین متون حقوقی دوره ساسانیان است. احکام گسستن همسری در مادیان بیشتر به نحوه انجام طلاق و روند قانونی شدن آن، تفکیک اموال و به هم خوردن شراکت اقتصادی زن و شوهر مرتبط است، به جز در دو مورد، علت خاصی برای طلاق بیان نمی‌شود. هدف از پژوهش حاضر این مسئله است که آیا قانونگذاران مادیان به حقوق زن در طلاق توجه داشتند و اگر حقوق پس از طلاق زن تأمین می‌شود، برخورد مردان با این امر چگونه بوده است. در بررسی انجام شده، مشخص شد که قانونگذاران نهایت درایت و خردجمعی را در احکام صادره در دادرسی‌ها به کار می‌گیرند که زن پس از طلاق در امنیت باشد؛ اما برخی احکام نشان می‌دهد که گاهی مردان با ترندهای رندانه، به طرق مختلف مانند درخواست عدم تمکین و بخشش (=هبه) درآمد زن، از شکاف‌های قانونی استفاده می‌کنند تا شانس خود را در تصاحب اموال زنان امتحان کنند. تأکید بر رضایت کامل زن در طلاق و توجه به شخصیت حقوقی زن در مالکیت اموال خود به جهت تأمین امنیت اجتماعی و روانی او پس از طلاق، دستاورد تلاش جامعه‌شناختی فقها در اداره جامعه مدنی دوره ساسانیان است.

واژه‌های کلیدی: متون فارسی میانه، مادیان هزار دادستان، دوره ساسانیان، حقوق زن، طلاق (= هشتن)

۱- مقدمه

بنابر قوانین عهد عتیق (یهودیت)، شوهر حق داشت زن را طلاق دهد. به محض صدور طلاق، زن مجاز به ازدواج مجدد بود. اما علل و موجبات طلاق معین نبود و توضیحی برای طلاق زن وجود نداشت (دریور^۲ - میلز^۳، ۱۹۹۸: ۲۹۰).

^۱ - دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران .

Hosseini_z90@yahoo.com

^۲ - Driver, G.R.

^۳ - Miles, J.C.

در دین مزدیسنا طلاق بدون علت مشروعیت ندارد.^۱ طلاق به علت فحشا، جادوگری، عدم تمکین و نازایی بدون رضایت زن جایز بوده است؛ اما اگر مرد برای تقصیرهای دیگر، علی‌رغم میل زن، او را طلاق می‌داد، این جدایی معتبر نبود و گناه مرد برابر با تناپوهل^۲ محاسبه می‌شد. بنابراین زن همچنان همسر قانونی مرد باقی می‌ماند.^۳

دوره پارتیان زنان نمی‌توانستند در طول زندگی شوهرانشان ازدواج مجدد داشته باشند. در دوره ساسانیان، به مرور زمان، مفسران قوانینی وضع کردند که زنان اشراف به راحتی می‌توانستند از شوهرانشان طلاق بگیرند (شکی، ۱۹۹۵: ۴۴۹-۴۵۱).

زن در میان ایرانیان، کنیز نیست بلکه می‌توان گفت که همتای مرد، همدم و همراه او در این دنیا و آن دنیا است. در کانون زناشویی، نقشی معادل نقش شوهر به عهده دارد. درست به همان گونه‌ای که مرد سرور خانه است، زن بانوی خانه است (مظاهری، ۱۳۷۷: ۸۵).

آنچه از احکام مادیان هزار دادستان پیداست، به تفضیل چرایی طلاق بیان نشده است. به هر علتی که زن و شوهر به مرحله جدایی رسیده باشند، قوانین، وضعیت اجتماعی-اقتصادی زن را پس از طلاق تثبیت می‌کند.

دو علت قانونی در احکام وجود دارد، که طلاق در یک علت آن گریزناپذیر است. وقتی که مرد تقاضای ستری (= قیومت) پادشازن (= زن اصلی/عقدی) خود را بدهد. موقعیت زن از پادشازنی به چکرزنی^۴ تغییر می‌کند و قانوناً عقد پادشازنی فسخ و ادامه زناشویی با عقد چکرزنی ممکن می‌شود. در این طلاق تفکیک اموال صورت می‌گیرد. دوّمین علت طلاق، در مورد زنی بیان می‌شود که نزدیک‌ترین خویشاوند شخص بی‌وارث نباشد، اما تقاضای ستری کند؛ شوهر می‌تواند به دلیل عدم رضایت تقاضای طلاق دهد. اما در ادامه می‌بینیم که از قانونگذار خواسته می‌شود در این گونه موارد به تقاضای زن توجه نشود و به همین سبب موضوع طلاق خودبخود منتفی می‌شود.

^۱ - در «صد در بندهش» در ۳۴، بند ۸-۱۶ در مورد طلاق چنین آمده است:

و به دین مزدیسنان نشاید که زن را رها کنند و طلاق نیفتد مگر به چهار چیز، یکی بستره شوهر خویش را ببرد و بی‌رسمی کند و ناشایستی از او پدیدار آید و دوّم آنکه دشتان پنهان کند و شوهر نداند و سیوم آنکه جادوی کند و آموزد و چهارم آنکه فرزند نزاید، دل زن خوش کند و به شوهر دهد و خویشتن زنی دیگر بکند، به رضا و خشنودی یکدیگر. اگر نه، به هیچ نشاید هشتن و اگر دست بازدارند و بهلند و از این چهار گونه هیچ نباشد گناهکار و مرگ ارزان باشد (دابار، ۱۹۰۹: ۱۰۲).

^۲ - تافر/ تناپوهل: نام گناهی است که مانع از عبور گناهکار از پل چینود می‌شود و کفاره آن ۳۰۰ سکه چهار درهمی است یا ۲۰۰ تازیانه، گناه نابخشودنی (فره وش، ۱۳۴۶: ۴۲۶).

^۳ - نگاه کنید به انکساریا، ۱۹۶۲: ۲۴-۳۰؛ صفای اصفهانی، ۱۳۷۶: ۴۴-۴۷.

^۴ - چکرزنی (čagar-zanīh) به معنی عقد ازدواج دوّم یا بعدی است. اگر زنی پس از درگذشت شوهر، دوباره ازدواج نماید، امتیازات اجتماعی-ازدواجی او پایین‌تر از امتیازات پادشازن خواهدبود و اختیار تام و تمام فرزندانش را نخواهد داشت (صفای اصفهانی، ۱۳۷۶: ۲۸۸-۲۸۹)؛ نیز نک شکی، ۱۹۹۰: ۶۴۷-۶۴۹؛ صفای اصفهانی، ۱۳۷۶: ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۱۸۹، ۱۹۱؛ مزداپور، ۱۳۶۹: ۱۷۰؛ مزداپور، ۱۳۷۰: ۲۳۶. در مورد ازدواج و انواع آن نگاه کنید به آذرگشسب ۱۳۵۸، ۱۷۷-۱۸۰؛ دابار، ۱۹۰۹: ۳۹؛ مظاهری، ۱۳۷۷: ۷۳-۱۸۱؛ عربان، ۱۳۷۸: ۴۹-۶۰؛ آموزگار، ۱۳۸۶: ۲۸۷-۲۸۸.

بنابر آیین و قانون، جدایی و طلاق کامل کمتر بیان می‌شود. شوهر در بیشتر موارد، ترتیب ازدواج دوم همسرش را می‌دهد زیرا قانوناً فرزندان زنش از ازدواج دوم متعلق به اوست.

حکمی در مادیان (۱۶/۱۰۵-۱/۱۰۶) به صراحت اعلام می‌کند، چنانچه زن در ازدواج دوم سختی تحمل کند و یا آسیبی ببیند، می‌تواند به شوهر اول رجوع کند.

هدف از پژوهش حاضر که با روش توصیفی تحلیلی صورت پذیرفته است، بررسی طلاق با استناد به احکام حقوقی موجود در کتاب مادیان هزار دادستان است. کتاب مادیان هزار دادستان به خط و زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی) نوشته شده است؛ زبان متن دشوار و پر از اصطلاحات تخصصی است.

بلسارا^۱ دانشمند پارسی هند نخستین ترجمه انگلیسی مادیان هزار دادستان را در سال ۱۹۳۷ انجام داد. ترجمه او به عنوان نخستین پژوهش بسیار با ارزش و راهگشا بوده است. دومین ترجمه کامل را آناهید پریخانیان^۲، ایران‌شناس روسی در سال ۱۹۷۳ انجام داده است. او از دانشمندان زبان‌شناسی است که در ارتباط با سازمان‌های اداری و اجتماعی دوره اشکانیان و ساسانیان تحقیقات بسیاری انجام داده است. ترجمه انگلیسی نینا گاروسویان^۳ از کتاب پریخانیان در سال ۱۹۹۷ در آمریکا به چاپ رسید. سومین ترجمه در سال ۱۹۸۱، انجام شد. ماریا ماتسوخ^۴، چهل صفحه از متن ویراسته انکساریا را به زبان آلمانی ترجمه کرده است. نخستین ترجمه فارسی مادیان هزار دادستان را مرحوم رستم شهزادی به نام حقوق مدنی ساسانیان در سال ۱۳۶۵ منتشر کرد و در سال ۱۳۹۱ سعید عریان دومین ترجمه فارسی این کتاب را به چاپ رساند.

۲- احکام طلاق در مادیان هزار دادستان

فصل نوزدهم مادیان هزار دادستان با ده حکم^۵ مربوط به موضوع طلاق^۶ است و در فصول مختلف بنا به نیاز، احکام دیگری نیز در این مورد آمده است.

در حکم نخست^۷ مفسر به نحوه انجام طلاق می‌پردازد.^۸ شوهر به هر دلیلی که بخواهد از زنش جدا شود، باید برای او، همسری پیدا کند که سرپرستی آن زن را به عهده بگیرد؛ اگر چنین کاری کرد، طلاق قانونی می‌شود.

^۱ - Bulsara, S.J.

^۲ - Perixanian, A.

^۳ - Garosian, N.

^۴ - Macuch, M.

^۵ - حکم سوم از این فصل، ارتباطی به طلاق ندارد؛ در باره قیّم گماردن برای متوفی بدون زن و فرزند است.

^۶ - dar ī hištan az zanīh: در رها کردن از همسری، در ترک همسری، در آزاد شدن از ازدواج، در باره طلاق زن.

^۷ - ترتیب احکام بنا به تفسیر و تحلیل نگارنده از احکام موجود در مادیان هزار دادستان است.

^۸ - با استناد به حکم (۹/۸۷)، هشت نامه (= طلاق نامه) آیین‌نامه رعایت اصول طلاق، چنین نوشته شده است: نخست باید سالاری (= سرپرستی زن) انجام یابد، سپس هشت.

hišt (10) būd kē guft kū¹ jud az sālār nē bawēd u-š kardag ōwōn abāg kū ō ōh bawēd. (MHD4/10)

کسی (= مفسری) بود که <در مورد> هشتن (= طلاق) گفت، بدون >
گماردن <سالار(=قیم)>^۲ <طلاق معتبر> نباشد، و بنابر کرده (=روند
قانونی) در چنین موردی <بایدگفت>، همانا به <سالاری> داده شود.

حکم دوّم آن را با مثال^۳ تفسیر می‌کند: اگر شوهر دوّم، زن را به همسری بپذیرد، اما سالاری و سرپرستی او را قبول نکند، طلاق انجام نمی‌شود؛ زیرا به تبع آن ازدواج بدون قبول سالاری زن ممکن نیست.

ka gōwēd kū-m (15) ziyānag az zanīh hišt ud pad zanīh ud sālārīh ō farrox dād ud farrox ziyānag (16) pad zanīh padīrēd pad sālārīh andar nē abāyēd gōwēd. būd kē guft kū (17) hišt kār nēst.

wahrām guft kū ēd rāy čē pad sālārīh andar nē abāyēd (1) guft zanīh-iz rāy guft bawēd. čē zanīh jud az sālārīh nē šāyēd (2) būd. pas ōwōn bawēd čiyōn kē pad xwāstag ī awiš dahēnd andar nē abāyēd gōwēd (3) dād nē bawēd. (MHD4/14-17;5/1-3)

اگر گوید که، زنم را از همسری هشتم، و به همسری و سالاری به فرخ دادم و فرخ، زن را، به همسری بپذیرد. <اما> در مورد سالاری اظهار کند که «لازم نیست» کسی بود که گفت، هشت انجام نشده است (=طلاق درست نیست).
بهرام (= مفسر) گفته است که، بدین دلیل <درست نیست> چون، در مورد سالاری «نیازی نیست» گفت، پس باید در مورد زنی (= همسری) نیز چنین گوید. زیرا ازدواج بدون سالاری ممکن نیست. پس <روند قانونی> مانند موردی است که،

^۱ - būd kē guft kū یا būd kē gōwēd kū bawēd kē بود کسی که گفت یا باشد/ هست کسی که گوید. اصطلاحی که بسیار در مادیان دیده می‌شود، برای بیان حکمی بدون نام قانونگذار یا مفسر، از آن استفاده می‌شود.

^۲ - در ازدواج، پدر سالاری دختر را به شوهر او می‌دهد. به هنگام طلاق باید تکلیف این سالاری مشخص شود. با استناد به حکم دوّم (۱۴/۴-۱۷، ۱۵-۳) طلاق در صورتی قانونی می‌شود، که تکلیف سرپرستی زن مشخص باشد.

^۳ - قانونگذار پذیرفتن سالاری را با قانون هبه مقایسه کرده است، همانگونه که در هبه، باید گیرنده، پذیرش خود را در ارتباط با دارایی اهدا شده اعلام کند تا هبه قانونی شود، در ازدواج نیز شوهر دوّم، نخست باید سالاری را بپذیرد تا به تبع آن همسری رسمی شود. فرخ ابتدا باید سالاری یا سرپرستی آن زن را بپذیرد، سپس او را به همسری بگیرد. نظیر این حکم در مادیان (۸۷/۷-۱۰) تکرار شده است. در مورد هبه: نک ماده های ۷۹۵ و ۷۹۸ قانون مدنی (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰، ۷۶۰؛ قاسم زاده، ره پیک و کیایی، ۱۳۹۳، ۲۵۹).

به کسی که دارایی را می‌دهند، گوید: «نیازی نیست» پس دادن (= واگذار کردن) انجام نمی‌شود.

لازم به ذکر است که اگر زنی که طلاق داده می‌شود، تنها فرزند خانواده‌اش باشد و پدر نیازمند یک وارث پسر باشد؛ آنگاه پدر دختر باید از دامادش درخواست کند که سالاری دختر را به هنگام طلاق به او بازدهد. بدین ترتیب فرزندان ازدواج دوم دختر متعلق به پدرش خواهد بود.^۱

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مادیان هزار دادستان این است که روند تغییر احکام را در طی زمان می‌توان در آن جستجو کرد. نباید پنداشت که احکام در تناقض با یکدیگرند بلکه به مرور با تغییر نگرش جامعه مدنی و رویه زندگی، احکام صادره در دادرسی‌ها نیز تغییر کرده است.

بنابر حکم سوم، مرد موظف نیست به هنگام طلاق زن، شوهری نیز برای او پیدا کند. با این قانون، شوهر می‌تواند سالاری زن را به خود او بدهد. بدین ترتیب هم طلاق انجام می‌شود و هم زن صاحب اختیار و سالار خود است. اگر زن بخواهد شوهر کند، نکاح او با چکرزنی رسمی می‌شود.

ka ō zan gōwēd kū-m pad xwēš tan sālār pādixšāy
kard hē nē hišt bē-š (11) pādixšāyih pad šōy ī čagar
kardan dād bawēd. (MHD3/10-11)

اگر <شوهر> به زن گوید که، من، تو را بر خویشتن سالار <و> پادشا کردم،^۲
نهشته است (= طلاق نداده است)، بلکه به او اختیار شوهر کردن چکرزنی داده
می‌شود.^۳

حکم چهارم ضمن تثبیت قانون پیشین، تکلیف فرزندان ازدواج دوم زن را روشن می‌کند. چه مرد برای زنتش، شوهر پیدا کند و سالاری را به او دهد، چه سالاری را به خود زن دهد و او برای ازدواجش تصمیم بگیرد، فرزندان ازدواج دوم متعلق به شوهر اول است و نفقه و ارث از او می‌برند.

^۱ - nibišt kū mard zan ud frazand bē duxt-ē any kas nēst (6) ud ān ī duxt šōy ān duxt az zanih be hilēd ud pad sālārīh abāz ō pid nē (7) dahēd ēg-iš stūrīh ī pid pad xwāhišn ud ka-š pad sālārīh abāz padīrēd (8) ēg-iš abar ōh mānēd... (MHD22/5-8)

نوشته شده است که <اگر> مرد را <از> زن و فرزند، به جز یک دختر کس دیگری نباشد و شوی آن دختر، او را از همسری بهلد (= طلاق دهد) و به سالاری پدر باز نهد، آنگاه <تنها> در صورت درخواست، ستری پدر <شود>. و اگر <پدر> او را به سالاری باز پذیرد، آنگاه او بر <ستری پدر> می‌ماند.

^۲ - سالار دومان حق داشت که دختر و نیز زن پادشایی خود را بر خود وی سالار و صاحب اختیار قانونی کند. رسمیت و اعتبار خودسالاری زنان نشان می‌دهد که اصل اشتراک و استقلال حقوقی خانواده را در آن روزگار قانوناً می‌شناختند. بنابراین اصل، پدر نماینده حقوق مشترک خانواده بوده است و هرگاه زن در قیومت و سالاری مردی نمی‌زیست، شخصاً از همان حقوق برخوردار بوده است (مزداپور، ۱۳۸۹: ۱۶).

^۳ - هنگامی که مرد زن را بر خود سالار و پادشا کرد، او را طلاق نداده است. یعنی، با توجه به این که ازدواج پادشازنی (= ازدواج اول و رسمی، ازدواج پر اختیار) جاودانه است و تا جهان دیگر ادامه می‌یابد، از نظر آیینی او را طلاق نداده است، بلکه تنفیذ اختیارات حقوقی است، که زن برای ازدواج دوم (چکرزنی) خود تصمیم بگیرد، و چنانچه ازدواج دومی داشت، فرزندان او از نظر شرعی - قانونی و وظایف فرزندی به همسر اول تعلق دارد. تعهد و وفاداری از مهم‌ترین اصول در امر ازدواج بوده است. بارتلمه این حکم را بهانه‌ای برای تعویض و مبادله زن می‌داند که درست نیست: «اگر شوهری به زن خود بگوید: تو از این پس صاحب اختیار خود هستی، با این سخن زن طلاق داده نشده است، ولی در نتیجه رخصت می‌یابد که به یک زناشویی دوم به طور موازی با ازدواج نخستین خود تن در دهد. در اثر این حکم بهانه بسیار آسانی برای تعویض و مبادله «زن» به دست داده شده است» (بارتلمه، ۱۳۳۷: ۶۰).

gyāg-ē nibišt kū ka mard zan az zanīh hilēd bē (16) čiyōn
 ān zan pad xwēš tan sālār pādixšāy kūnēd enyā-š pad
 sālārīh ō kas (17) nē dahēd ud ān zan pas ān zindagān ān
 mard šōy kūnēd ud frazand zāyēd frazand ī (1) ān zan
 ōy xwēš kē ān zan pad ān ēwēnag az zanīh hišt.
 (MHD3/15-17; 4/1)

جایی نوشته شده است که، اگر مرد، زن را از همسری بپهد (= طلاق دهد)،
 مگر اینکه (= باید که) آن زن را بر خویشتن سالار <و> پادشا کند، در غیر این
 صورت نمی‌تواند <حق> سالاری را به کسی دهد و آن زن، <اگر> پس از آن،
 در زنده بودن آن مرد، شوهر کند <و> فرزند زاید، فرزند آن زن، متعلق به
 کسی است که آن زن را به آن گونه از همسری هشته است.

حکم پنجم اشاره‌ای به رضایت زن در طلاق دارد:

ka (2) mard pad hunsandīh ī zan, zan az zanīh
 hilēd... (MHD4/2-4)

اگر مردی با رضایت زن، او را از همسری بپهد (= طلاق دهد)...

در حکم ششم نیز مفسر تأکیدی بر رضایت زن^۱ در طلاق دارد؛ و اینکه بدون رضایت او، طلاق

قانونی نمی‌شود.

ka gōwēd kū duxtag pādixšāyīh (12) ō zanīh ī man mad
 ud man pad hunsandīh ī duxtag, duxtag az zanīh ī <man>
 hišt bē čiyōn (13) pad ān ēwēnag gōwēd enyā ī abar ēštād
 ī duxtag tis nē paydāg ēg hišt (14) nē bawēd duxtag ud ōy
 mard zan ud mērag. (MHD3/11-14).

اگر گوید، دختر <با ازدواج> پادشازنی، به همسری من درآمد و من با
 خرسندی (=رضایت) دختر، او را از زنی هشتم، مگر بدان آیین گوید (= باید
 اینگونه بگوید)، در غیر این صورت چیزی از موافقت/ رضایت دختر آشکار
 نمی‌شود. پس هشت (= طلاق) <انجام> نمی‌شود؛ دختر و آن مرد، <هم
 چنان> زن و شوهرند.

در این قانون به شخصیت حقوقی زن توجه کافی می‌شود و اینکه اگر مرد دلایل محکمه پسندی برای
 طلاق زن نداشته باشد، باید رضایت او را برای طلاق جلب کند تا روند قانونی انجام شود.

^۱ - تأکید مفسر در این حکم به این سؤال می‌انجامد که آیا می‌توان رضایت دختر را در طلاق، درخواست طلاق از سوی زن
 تفسیر کرد؟ بنابر این حکم در روال عادی خانوادگی و اجتماعی، زنان خواهان حقوق مساوی در طلاق هستند (نگاه کنید به
 همین مقاله، ص ۶۰، پانویس ۱).

حکم هفتم در باره تقسیم اموال پس از طلاق سخن می‌گوید. قانون‌گذار تأمین زن را تضمین می‌کند و نمی‌گذارد که شوهر دارایی‌های او را تصاحب کند.

(11) hišt būd kē guft kū ān ī zanīh rāy andar burd čiyōn
pēšdādagān¹ ud wāspuhragān² (12) be barēd ud windišn³ ī
andar zanīh be mānēd u-š kardag ōwōn abāg kū saxtag be
(13) šawēd. (MHD4/11-13)

کسی بود که <در مورد> هیشتن گفت که، آنچه را که <زن> برای همسری
(زنشویی) به <خانه شوهر> برد، مانند جهیزیه و واسپوهرگان (= سهم الارث)،
<باید با خود> ببرد، و درآمد دوران زنشویی > برای زن <بماند، و کرده
(=روند قانونی) > در چنین موردی <اینگونه است: با تأمین برود.

در حکم هشتم، طلاق با رضایت زن را باید همان تقاضای طلاق از سوی زن تفسیر کرد؛ بنابراین
اگر زن، متقاضی طلاق بود باید از برخی حقوق خود می‌گذشت. دارایی که شوهر در دوران زنشویی به
زن می‌داد، به عنوان هدیه محسوب می‌شد.^۴ زن می‌توانست در ازای طلاق، هدیه‌های همسرش را به او
برگرداند.

zan xwāstag ī-š šōy andar zanīh dād ka-š šōy pad
hunsandīh az (14) zanīh be hilēd be nē barēd ud pad šōy
be mānēd. (MHD4/13-14)

^۱ - pēšdādagān: جهیز، کابین، اموال شخصی زن، هدیه عروسی (پریخانیان، ۱۹۹۷: ۳۷۹).

^۲ - wāspuhragān: سهم پسر یا دختر از ماترک پدر، سهم الارث، جهیزیه دختر (پریخانیان، ۱۹۹۷: ۳۹۴).

^۳ - windišn: درآمد، کسب. با این قانون باید پنداشت که عدۀ کثیری از زنان کار می‌کنند و درآمد دارند و یا قانون درآمدی از
کارکرد شوهر را برای زن در نظر می‌گیرد تا به هنگام طلاق آن درآمد دوران زنشویی به او تعلق گیرد و حقوق زنان در جامعه
تأمین شود.

^۴ - شوهر می‌تواند به غیر از زمین از سایر دارایی‌هایش به زن هبه کند. وقتی دارایی منتقل می‌شد، بازپس‌گیری آن با
خواست و رضایتمندی زن انجام می‌شد.

ud zan ī pādixšāyihā ī tarsāgāh sāl-sāl az xwāstag ī (10) šōy xwēš ud šōy nē guft ēstēd kū ma
dahēd jud az zamīg āb ud urwarān ud xānag (11) ud anšahrīg tā 2 bandag bawēd be dād
pādixšāy (MHD33/9-11)

پادشازن فرمانبردار و پارسا باید هر ساله با دارایی شوهرخویش <حمایت شود > و <اگر > شوهر نگفته باشد: مدهید. او
(=شوهر) مجاز است جز از زمین، آب و گیاهان و خانه و برده تا ۲ بنده باشد، <هر چیزی را به زن > بدهد (= منتقل کند).

دارایی را که شوهر در دوران زناشویی به زن داده است، اگر شوهر با رضایت او، زن را از همسری بهلد^۱، نباید ببرد و < آن دارایی > برای شوهر بماند.

در حکم نهم به طلاق آیینی پرداخته می‌شود، طلاق ناخواسته و گریزناپذیر بنا به مسئولیت اجتماعی گریبان خانواده‌ای را می‌گیرد؛ در واقع نوعی تغییر موقعیت ازدواج است. وقتی که مردی موظف شود برای خویشاوند بی‌وارثی فرزندی بیاورد، تقاضای سُتری زنش را دهد، به دلیل آن قیمومت، ازدواج پادشازنی آنها فسخ می‌شود و ادامه ارتباط آنها با چکرزنی میسر می‌شود. مرد، همسرش را از پادشازنی طلاق می‌دهد و با نکاح چکرزنی به ازدواجش ادامه می‌دهد.

ka mard zan ī-š pādixšāy(4)īhā rāy stūrīh xwāhēd ō ān
stūrīh hilišn. (MHD49/4-5)

اگر مردی ادعای سُتری پادشازنش را بکند، پس به جهت آن سُتری، باید
<پادشازن را> بهلد (= طلاق دهد)....

در این طلاق آیینی- قانونی نیز تفکیک اموال صورت می‌گیرد. در ضمن فرق نمی‌کند که زن تقاضای سُتری (= قیمومت) کند، یا مرد. درجه خویشاوندی با متوفی، سزاواری آنها را برای سُتری تعیین می‌کند.

zan ī pad stūrīh sazāgtar ka-š (2) ō xwāhišn kard bahr ud
pēšdādagān be dād pādixšāy (MHD43/1-2)

اگر زن <متاهل> که برای سُتری سزاوارتر است، درخواست <سُتری> کند
<شوهرش> مجاز است که سهم الارث <دختروار> و جهیزیه را <به او>
بدهد.

وقتی مشخص شد زن موظف به پذیرفتن سُتری (= قیمومت) است، نارضایتی شوهرش در این امر تأثیری ندارد.

^۱ - با استناد به این حکم می‌توان گفت که، منظور از طلاق با خرسندی زن، همان تقاضای طلاق از سوی زن است نه تقاضای طلاق از سوی مرد و به تبع آن رضایت زن از آن؛ و اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا زنان نیز در صورت بچه دار نشدن مردان، می‌توانستند تقاضای طلاق کنند و یا اینکه همیشه مردان باید برای طلاق پیشگام می‌شدند و زنان خرسندی خود را اعلام می‌کردند؟ می‌توان گفت، بلی. زنان نیز می‌توانستند در صورت بچه‌دار نشدن مرد تقاضای طلاق کنند؛ زیرا طبق آیین و قانون فرزندان ازدواج دَوم زن، متعلق به شوهر اول بود و آن دارایی‌هایی که قانوناً زن نمی‌توانست همراه خود ببرد، به همین فرزندان می‌رسید.

ān ī sazāgtar xwāhēd ēg-iz ān sazāgtar gumārišn.
(MHD43/4)

و آن <زنی> که سزاوارتر است <حتی با وجود ناخرسندی شوی، سُتری را>
درخواست کند، آنگاه آن <زن> سزاوارتر را باید <به سُتری> گمارد.

ud ka ān ī kam sazāgtar xwāhēd (3) be hišt pādixšāy ud
ka pad ahunsandīh ī ōy ān ī kam sazāgtar ō xwāhišn kard
(4) ēg nē gumārišn. (MHD43/2-4)

و اگر آن (= زن متاهل) که سزاواری کمتری دارد، درخواست <سُتری> کند،
<شوهر> مجاز به هشت (= طلاق) است. و اگر با وجود ناخرسندی او (= شوهر)،
آن <زنی> که سزاواری کمتری دارد، درخواست <سُتری> کند آنگاه
<او را> نباید <به سُتری> گمارد.

اما اگر کسی که درخواست سُتری می‌کند، درجه خویشاوندی او با متوفی نزدیک نباشد، و شوهر
مخالف درخواست زنش باشد، نباید آن زن به سُتری گمارده شود. حتی شوهر به دلیل این درخواست
می‌تواند زنش را طلاق دهد.

حکم دهم در باره انحلال شراکت اقتصادی زن و مرد پس از طلاق است. هر نوع روابط اقتصادی
پشین زن و شوهر در طی ازدواج، طبق پیمان نامه‌هایشان معتبر و قابل اجراست. اگر شوهر اختیار دارایی
خاصی را به زن داده باشد و زن آن دارایی را به کسی منتقل کرده باشد، پس از طلاق آن دارایی
بازگردانده نمی‌شود. طبق قانون پس از طلاق اموال هر یک مشخص می‌شود و شراکت آنها به هم
می‌خورد.

ka mard ud zan hambāy ud ēn-iz paymān kunēd kū (5) ēn
xwāstag ōy kē tō xwēš būd gōwē xwēš ē(w) bawēd ka
ziyānag az zanīh (6) be hilēd ēg-iz ka ziyānag ān xwāstag
kas xwēš būd xūb gōwēd abāz (7) nē āwarišn. bē
hambāyīh abāz āwarišn (MHD4/4-8).

اگر مرد و زن شریک <باشند> و <شوهر>، این را نیز چنین پیمان کند که،
این دارایی، از آن کسی باشد که تو خویش بود (= مالکیت) او را بگویی. چنانچه
زن را از همسری بهلد، آنگاه نیز اگر زن گوید، آن دارایی <که> در مالکیت

<آن> کس بود، خوب (=معتبر) <است>، نباید به <واگذارنده> بازگرداند

شود، اما شراکت باید منحل شود.

چون اساس شراکت زن و شوهر، ازدواج بوده است، با فسخ ازدواج، شراکت نیز منحل می‌شود. این حکم، حقوق مدیریتی زن و نحوه اداره امور مالی او را به رسمیت می‌شناسد.

از احکام مادیان هزار دادستان پیداست که اگر شوهر، سالاری و مدیریت اموال خود را به همسرش سپرده باشد، زن در اداره و انتقال اموال اختیار تام داشته است. چنانچه شوهر عدم تمکین^۱ او را اعلام کند، هیچ تأثیری در روند انتقال اموالی که زن انجام داده است، نمی‌گذارد؛ چنانچه شوهر با زنش پیمان کند که این دارایی، از آن کسی باشد که تو مالکیت او را بگویی و پس از آن شوهر عدم تمکین زن را اعلام کند و زن مالکیت آن دارایی را به کسی دهد حتی اگر پس از اظهار عدم تمکین از سوی شوهر باشد، آن دارایی باید به آن کسی داده شود که مالکیت او از سوی زن اعلام شده است (انکلساریا، ۱۳/۷-۱۷).

اما اگر شوهر اموالی را با سند به زن منتقل کند یا در طول زندگی هدیه دهد، در صورت اعلام عدم تمکین زن، آن اموال باید به شوهر برگردانده شود.

اگر شوهر با سند، زن را در دارایی خود شریک کند و نگوید که این دارایی از آن کسی باشد که تو بگویی، چنانچه زن آن دارایی را به کسی واگذار کند، سپس شوهر عدم تمکین زن را اظهار کند، آن دارایی به شوهر بازگردانده می‌شود (انکلساریا، ۱۷/۵-۱۷، ۱/۶؛ ۱۴/۶-۱۷). در مورد درآمد نیز بدینگونه است، اگر شوهر اختیار درآمدی را به زن داد و سپس عدم تمکین او را گرفت، زن باید آن درآمد را به شوهر باز گرداند (انکلساریا ۱۱/۷-۱۳). البته این احکام شامل زنی نمی‌شود که ثابت کند، مطیع بوده است (انکلساریا ۱/۶).

۳- نتیجه گیری

۱- مرد برای رسمی شدن طلاق موظف است یکی از این سه راه را انتخاب کند:

الف- شوهری مناسب برای زن پیدا کند و سالاری او را به شوهر دوّم منتقل کند، به عبارتی زن را دلخوش کند و شوهر دهد.

^۱ atarsagāyih : عدم تمکین، نافرمانی زن و شوهر در برابر یکدیگر. تعریف این اصطلاح از مادیان:

pad nāmag pēšēnīgān ōwon nibišt kū atarsagāyih ān ō kār šud ī (14) zan ī pādixšāyihā rāy gōwēnd enyā ān ī čagarhā rāy gōwēnd ō kār nē šawēd. (A4/13-14)

در نامه پیشینیان چنین نوشته شده است که عدم تمکین آن است که پادشازن به سوی دیگری برود (به شوهر خود خیانت کند) چنانکه در مورد چکرزن نیز می‌گویند که نباید به سوی دیگری برود.

atarsagāyih ī zanān ēn bawēd kār ī frārōn ī-š (7) šōy framāyēd nē kardan ud ān ī abārōn ī nē kardan gōwēd kardan ud har 2 pad 3 bār (8) bawēd. (A5/6-8)

عدم تمکین زنان این باشد: کار نیکی را که شوی به او فرماید، انجام ندهد و آن کار بدی را نکردن گوید، انجام دهد و هر یک از این دو (موضوع) سه بار اتفاق افتد.

ب- سالاری زن را به خود او دهد. در این صورت زن پس از طلاق، خود برای ازدواج دوّمس تصمیم می‌گیرد.

در هر دو مورد فوق فرزندان ازدواج دوّم زن متعلق به شوهر اوّل است و از او نفقه و ارث می‌برند. پ- اگر دختر تنها بازمانده خانواده‌اش باشد، پدر او می‌تواند درخواست دهد، سالاری و سرپرستی دختر را به هنگام طلاق، از شوهر بگیرد. در این صورت، فرزندان ازدواج دوّم دختر متعلق به پدر او خواهد بود یعنی این فرزندان از پدر بزرگشان نفقه و ارث می‌برند.

۲- مفسران با تأکید بر رضایت دختر در طلاق، نشان می‌دهند، حقوق اجتماعی زن را به رسمیت می‌شناسند.

۳- در طلاق، زن طبق قانون باید جهیزیه، ارث و درآمد دوران زناشویی را با خود ببرد، تا امنیت اجتماعی او تضمین شود.

۴- از احکام بررسی شده دو علت را می‌توان برای طلاق باز یافت:

الف- اگر پادشازن به ناچار موظف به سترّی (= قیمومت) خویشاوندی شود، باید از پادشازنی طلاق داده شود. با اینکه این یک طلاق آیینی است ولی مانند طلاق واقعی تفکیک اموال صورت می‌گیرد.

ب- اگر زنی در الویت نخست برای سترّی خویشاوندی نباشد، اما آن را درخواست کند چنانچه شوهر موافق نباشد، می‌تواند زن را طلاق دهد.

۵- با طلاق، هر نوعی شراکت اقتصادی بین زن و شوهر منحل می‌شود.

۶- مفسران به حقوق مدیریتی زن توجه کامل دارند. اگر اداره اموالی در طی ازدواج به زن واگذار شده باشد، زن در دخل و تصرف آن مورد سؤال قرار نمی‌گیرد.

۷- گاهی مردان از سلاح عدم تمکین برای مصادره درآمد زن و اموال اهدایی شان استفاده می‌کردند، تا برخی از دارایی‌های زن را صاحب شوند. البته اگر زن اظهار می‌کرد که من مطیع بودم، مرد از ادعای خود بهره‌ای نمی‌برد.

فقه‌های دوره ساسانی با تصویب قوانین روشنفکرانه حقوق زن را در خانواده و جامعه ارج می‌نهادند و بنا به آموزه‌های مزدیسنايي، زنان را در رسیدن به حقوق انسانی در جامعه یاریگر بودند. در قوانین ضمن رعایت پیوستگی و همبستگی موجود در رابطه خویشاوندی، به محض بروز مشکل حفظ حقوق انسانی افراد مد نظر قرار می‌گرفت. پیوستگی و همبستگی‌ها سبب می‌شد، همه همدیگر را به سوی سرنوشت معنوی و آرامی یاری کنند و سرنوشت مشترکی را رقم بزنند که دین و آیین به آنها آموخته بود؛ اما گاهی شرایطی پیش می‌آمد که گسستن ارتباط خانوادگی اجتناب ناپذیر می‌نمود، بلافاصله قانونگذار با تصویب قوانین سعی می‌کرد، این گسستگی را ترمیم بخشد تا افراد آن خانواده کمترین آسیب را متحمل شوند. بنابر مادیان هزار دادستان امنیت اجتماعی و روانی زن پس از طلاق تأمین می‌شود. زن جهیزیه، سهم الارث پدری، درآمد دوران زناشویی و هدیه‌های همسر را به همراه می‌برد. اینکه اگر زن در ازدواج دوّم خود در سختی و مشقت باشد، می‌تواند به شوهر نخست خود رجوع کند، برای تأمین امنیت روانی زن حکم بسیار مهمی است. در عسر و حرج رجوع زن به شوهر نخست مانند بازگشت دختر به نزد پدر

برای رفع مشکلات خانوادگی جایی برای امنیت است. پیوستگی و همبستگی در جامعه دین باور دوره ساسانی به اندازه‌ای نهادینه شده بود که پس از طلاق نیز نسبت به هم بیگانه نباشند و در موارد نیاز یاریگر هم باشند.

منابع

- آذرگشسب، اردشیر (۱۳۵۸). *مراسم مذهبی و آداب زردشتیان*، تهران: فروهر.
- آموزگار، ژاله (۱۳۸۶). *زبان فرهنگ اسطوره*، تهران: معین.
- بارتلمه، کریستین (۱۳۳۷). *زن در حقوق ساسانی*، ترجمه ناصرالدین صاحب الزمانی، تهران: عطائی.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۰). *ترمینولوژی حقوق*، تهران: گلشن.
- حسینی، زهرا (۱۳۹۴). *ماتیکان هزاردادستان (تصحیح متن، آوانویسی، برگردان فارسی، تعلیقات و واژه-نامه) پاره نخست*، رساله دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشکده زبان و ادبیات، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.
- شهزادی، رستم (۱۳۶۵). *قانون مدنی زردشتیان در زمان ساسانیان*، تهران: فروهر.
- عریان، سعید (۱۳۷۸). «آفرین پیمان پهلوی یا پیمان کدخدایی»، *مجله متن پژوهی ادبی*، سال ۲، شماره ۱۰ و ۹، ص ۴۹-۶۰.
- عریان، سعید (گزارنده) (۱۳۹۱). *مادیان هزار دادستان*، تهران: علمی.
- صفای اصفهانی، نزهت (۱۳۷۶). *روایت امید ائوهیشتان*، تهران: نشر مرکز.
- فره وش، بهرام (۱۳۴۶). *فرهنگ پهلوی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- قاسم زاده، سید مرتضی، حسین ره پیک و عبدالله کیایی (۱۳۹۳). *تفسیر قانون مدنی*، چ ششم، تهران: سمت.
- مزدایور، کتابون (۱۳۶۹). *شایست ناشایست*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مزدایور، کتابون (۱۳۷۰). «در باره ساخت خانواده در دوره ساسانیان»، *مجله فرهنگ*، شماره ۹، ص ۲۲۷-۲۸۲.
- مزدایور، کتابون (۱۳۸۹). «بررسی چند اصطلاح فارسی میانه در باره خانواده»، *زبان شناخت*، شماره ۱، ص ۱۱-۲۲.
- مظاهری، علی اکبر (۱۳۷۷). *خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام*، ترجمه عبدالله توکل، چ دوم، تهران: قطره.

Ankellersaria, T.D. (1962). *Rivāyat ī Hēmit ī Ašvahištān*. Bombay.

Anklesaria, T. D., Modi, j.j. 1976: *The Social Code of the Parsis in Sassanian Times or Mādīgān ī Hazār Dādīstān. Part I- II*, Bombay. Printed and bound at the Twenty- Fifth Sharivar (1355) Printing House, by the Offsetpress Inc., Tehran.

- Bulsara, S. J. (1937). *The Laws of the Ancient Persians as Found in the "Mâtikân ê Hazâr Dâtastân"* Bombay.
- Dhabhar, E. B. N. (ed.) (1909). *Saddar Nasr and Saddar Bundelesh*. Bombay.
- Driver, G. R.; J. C. Miles (1998). *The Babylonian Laws I*, Oxford.
- Macuch, M. (1981). *Das Sasanidische Rechtsbuch Mâtakdân i Hazâr Dâtistân (Teil II)*, Wiesbaden.
- Perixanian, A. (1973). *Sasanidskii sudebnik*, Yerevan.
- Shaki, M. (1995a) "Ayökên", *Encyclopædia Iranica*, Vol. III, Fasc 2. p. 149.
- Shaki, M. (1995b) "Divorce", *Encyclopædia Iranica*, Vol. VII, Fasc. 4, pp. 443-448 and Vol. VII, Fasc 5, pp. 449-451.
- Shaki, M. (1990). "Čakar". *Encyclopædia Iranica*. Vol. IV, Fasc. 6, pp. 647- 649.
- Shaki, M. (2009). "Judicial and Legal System ii. Parthian and Sasanian Juddicial System", *Encyclopedia Iranica*, Vol. XV, Fasc. 2, pp. 177-180.

سداد
